

ساخت اجتماعی واقعیت

پیتر. ال. برگر و توماس لاکمن، ترجمه: فریبرز مجیدی، تهران: انتشارات مرکز علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

تهیه خلاصه توسط: سید مرتضی هاشمی مدنی و حمید جلیلی

مقدمه:

مباحثه های بنیادینی که در این کتاب مطرح شده اند در عنوان اصلی و عنوان فرعی این کتاب نهفته اند، بدین معنی که واقعیت ساخته و پرداخته ی جامعه است و جامعه شناسی شناخت باید فرآیندی را که این امر در آن روی می دهد، تجزیه و تحلیل کند. ۷

واقعیت را کیفیتی مرتبط با پدیده هایی که آن ها را دارای وجودی مستقل از خواست و اراده ی خود "می دانیم" (و نمی توانیم آن ها را کنار بگذاریم) و شناسایی را اطمینان به این که پدیده ها واقعیت اند و از خصوصیات ویژه برخوردارند تعریف می کنیم. ۷

علاقه ی جامعه شناسانه به پرسش های مربوط به واقعیت و شناسایی اصولاً به اعتبار نسیت اجتماعی آن ها قابل توجیه است. ۹

همجوشی های (agglomeration) خاص واقعیت و شناسایی به بافت ها و زمینه های اجتماعی خاصی مربوط است و در تحلیل جامعه شناسانه ی مناسبی که از این زمینه ها می شود باید این رابطه ها را در حساب آورد، از این رو به سبب وجود تفاوت های قابل ملاحظه میان جوامع گوناگون در مورد آن چه در آن ها به عنوان شناسایی تلقی می شود نیاز به نوعی جامعه شناسی شناخت پدید می آید. علاوه بر این نظام علمی ای که خود را بدین نام می خواند باید به بررسی شیوه هایی بپردازد که از طریق آن ها، واقعیت ها در جوامع بشری به منزله ی امور معلوم پذیرفته می شوند. به سخن دیگر، جامعه شناسی شناخت باید نه تنها راجع به تنوع تجربی شناسایی در جوامع انسانی بلکه راجع به فرآیندهایی که به وسیله ی آن ها هر مجموعه ای از شناسایی از لحاظ شناسایی به عنوان واقعیت تثبیت می شود نیز تحقیق به عمل آورد. ۹ و ۱۰

جامعه شناسی شناخت در سطح نظری به مسائل معرفت شناسانه و در سطح تجربی به مسائل تاریخ فکری گرایش داشته است. ۲۲

ما جامعه شناسی شناخت را جزئی از رشته ی تجربی جامعه شناسی می دانیم. البته قصد ما در این جا قصدی نظری است. اما نظریه پردازی ما مربوط است به نظام تجربی از لحاظ مسائل مشخصی که دارد، و نه به پژوهش فلسفی درباره ی شالوده های نظام تجربی. به بیان خلاصه، کار ما کاری است مربوط به نظریه ی جامعه شناختی و نه مربوط به شناخت روش جامعه شناسی. ۲۴

جامعه‌شناسی شناخت باید به بررسی هرآن چه در جامعه به عنوان شناسایی تلقی می‌شود بپردازد.

۲۵

فرمول‌بندی‌های نظری در مورد واقعیت خواه علمی باشند یا فلسفی و یا حتی اساطیری، همه‌ی آنچه را که واقعی است برای اعضای جامعه تشریح نمی‌کنند و چون چنین است، جامعه‌شناسی شناخت باید پیش از هر کاری به تحقیق درباره‌ی آن چه مردم در زندگی روزمره و غیرنظری یا ماقبل‌نظری خود به عنوان "واقعیت" "می‌شناسند" بپردازد. به سخن دیگر، بیشتر باید شناسایی متعارف (common-sense) کانون اصلی برای جامعه‌شناسی شناخت باشد تا عقاید. ۲۵

لازمه‌ی درک شایسته‌ی واقعیت بی‌همتای جامعه آن است که درباره‌ی نحوه‌ی ساخته شدن این واقعیت پژوهشی صورت گیرد. این پژوهش، به عقیده‌ی ما، وظیفه‌ی جامعه‌شناسی شناخت است.

۲۹

بخش اول :

بنیادهای شناسایی در زندگانی روزمره

روشی که ما آن را برای توضیح بنیادهای شناسایی در زندگانی روزمره مناسب تر از همه می‌دانیم عبارت است از روش تحلیل نمودشناختی (phenomenological)، یعنی روشی مطلقاً تشریحی و به همین لحاظ، تجربی اما نه علمی - طبق استنباطی که از ماهیت علوم تجربی داریم. در تحلیل نمودشناختی زندگانی روزمره، یا دقیق‌تر بگوییم در تحلیل تجربه‌ی ذهنی زندگانی روزمره، از طرح هرگونه فرضیه‌ی علت و معلولی یا تکوینی و همچنین از اظهار عقیده درباره‌ی پایگاه هستی‌شناختی پدیده‌های مورد تحلیل خودداری می‌شود. ۳۴ و ۳۵

آگاهی همیشه ارادی است؛ همواره متوجه یا معطوف به موضوعات شناسایی است. ما هرگز نمی‌توانیم برای آگاهی به خودی خود یک بنیاد جوهری فرضی قائل شویم، بلکه فقط آگاهی به این چیز یا آن چیز را می‌شناسیم. ۳۵

در میان واقعیت‌های کثیر یکی هست که به صورت واقعیت تمام‌عیار، جلوه‌گر می‌شود، و آن واقعیت زندگانی روزمره است. ۳۶

واقعیت زندگانی روزمره امر عینییت یافته‌ای جلوه می‌کند، یعنی از سلسله موضوع‌هایی تشکیل می‌شود که قبل از ظهور من در صحنه‌ی زندگی به عنوان اعیان خارجی معرفی و معین شده‌اند. زبانی که در زندگانی روزمره مورد استفاده است پیوسته مرا با جلوه‌های عینی لازم آشنا می‌سازد و نظم‌ی

را در برابرم قرار می دهد که این جلوه های عینی در آن قابل فهم می شوند و زندگانی روزمره در چهارچوب آن برایم معنی پیدا می کند. ۳۶ و ۳۷

آن منطقه ای از زندگانی روزمره از همه نزدیک تر به من است که مستقیماً در معرض تماس جسمانی من قرار دارد. ۳۷

واقعیت زندگانی روزمره به صورت دنیایی مشترک در ذهن، یعنی دنیایی که من با دیگران در آن شریکم، در برابرم خودنمایی می کند. ۳۸

در حقیقت من بدون داشتن کنش متقابل و ارتباط مداوم با دیگران نمی توانم در زندگانی روزمره وجود داشته باشم. ۳۸

واقعیت زندگانی روزمره به عنوان واقعیت امری مسلم انگاشته می شود. برای اثبات وجودش به هیچ دلیل دیگری جز صرف حضورش نیازی نیست. ۳۹

هنر و دین به وجود آورندگان حقیقی حوزه های محدود معانی به شمار می روند. از خصوصیات همه ی حوزه های محدود معانی این است که توجه را از واقعیت زندگانی روزمره منحرف می کنند.

۴۲

زبان مشترکی که من برای عینیت بخشیدن به تجربه هایم در اختیار دارم بر بنیاد زندگانی روزمره استوار است و حتی زمانی که من برای تفسیر تجربه ها در حوزه های محدود معانی آن را به کار می گیرم باز اشاره اش همچنان به سوی همین واقعیت [زندگانی روزمره] است. بنابراین من، نوعاً، به محض آن که در تعبیر تجربه های مربوط به حوزه های محدود، استفاده از زبان مشترک را آغاز نمایم واقعیتشان را تحریف می کنم، یعنی تجربه های روزمره را به زبان واقعیت اعلای زندگانی روزمره ترجمه می کنم (این امر در مورد رؤیایها به آسانی قابل تشخیص است). ۴۲

*

مهمترین تجربه از وجود دیگران در موقعیت چهره به چهره به دست می آید، که صورت نمونه وار یا اصلی کنش متقابل اجتماعی است. تمام صورت های دیگر مشتقات آن به شمار می روند. ۴۶

بی شک دیگری ممکن است برای من واقعی باشد بی آن که با او برخورد چهره به چهره داشته باشیم - مثلاً به اعتبار شهرتش، یا به سبب داشتن رابطه ی نامه نگاری با او معهدا، او تنها هنگامی به

کامل ترین مفهوم کلمه برای من واقعی می شود که وی را رودر رو ملاقات کنم. ۴۷

واقعیت زندگانی روزمره شامل طرح هایی برای سنخ بندی است که دیگران در برخوردهای چهره به چهره بر حسب آن ها ادراک می شوند و بر طبق این طرح ها با آنان رفتار می گردد. ۴۹

کنش متقابل چهره به چهره ی ما تا زمانی بر اساس این سنخ بندی ها شکل خواهد گرفت که آن ها بر اثر مداخله از جانب او به صورت معما گونه درنیایند. ۴۹

اما این سنخ بندی ها، اگر خلافشان ثابت نشود، تا اطلاع ثانوی صادق خواهند بود و اعمال مرا در موقعیت تعیین خواهند کرد. ۴۹

بدین سان، جنبه ی مهمی از تجربه درباره ی دیگران در زندگانی روزمره همانا مستقیم بودن یا غیر مستقیم بودن چنین تجربه ای است. ۵۱

به این ترتیب واقعیت اجتماعی زندگانی روزمره در پیوستاری از سنخ بندی هایی ادراک می شود که هر قدر از این جا و اکنون موقعیت چهره به چهره بیشتر فاصله گیرند به تدریج بر میزان بی نام و نشانی شان افزوده می گردد. ۵۲

ساختار اجتماعی، حاصل جمع این سنخ بندی ها و مجموع الگوهای تکرار شونده ی کنش متقابل است که به وسیله ی آن ها مستقر می شود. با این بیان، ساختار اجتماعی عنصر اصلی واقعیت زندگانی روزمره به شمار می رود. ۵۲

*

واقعیت زندگانی روزمره نه تنها سرشار از جلوه های عینی است، بلکه فقط به دلیل وجود همین جلوه ها امکان پذیر است. ۵۵

یک مورد خاص اما فوق العاده مهم درباره ی جلوه ی عینی، همانا دلالت (signification)، یعنی ایجاد علایم به وسیله ی انسان، است. یک علامت را به اعتبار هدف صریح اش، که همانا به کار رفتن به عنوان نشانه ای برای بیان معانی ذهنی است، می توان از دیگر جلوه های عینی متمایز کرد. ۵۵

علائم در دستگاه (سیستم) های متعدد دسته بندی می شوند. از این روست که دستگاه های علائم اشاره ای، حرکت های تنظیم شده ی بدنی، مجموعه های گوناگون مصنوعات مادی و از این قبیل، وجود دارند. علامت ها و دستگاه های علامتی از این نظر جلوه هایی عینی محسوب می گردند که به طور عینی در حدی فراتر از بیان مقاصد ذهنی "این جا و اکنون" به کار برده می شوند. ۵۶

زبان، که می شود آن را در این جا دستگاهی از علائم صوتی تعریف کرد، مهمترین دستگاه علامتی جامعه ی بشری است. ۵۷

زندگی روزمره، بیش از هر چیز دیگر، زندگی ای است که من با کمک و از طریق زبان با هم نوعانم در آن شرکت دارم. از این رو، درک زبان برای درک واقعیت زندگانی روزمره ضروری است. ۵۷

زبان از موقعیت چهره به چهره سرچشمه می گیرد، اما به آسانی می توان پیوندش را از آن گسست.

زبان قابلیت آن را دارد که به صورت مخزن واقعی ذخایر معنی و تجربه درآید، مخزنی که بتوان آن را در طول زمان حفظ کرد و به نسل های آینده انتقال داد. ۵۸

[[کارکردهای زبان]] :

[[۱]] زبان همچنین تجربه ها را سنخ بندی کرده، به من اجازه می دهد که آن ها را در مقوله های وسیعی بگنجانم، که بر حسب آن ها تجربه ها نه تنها برای خود من بلکه برای هم نوعانم نیز معنی داشته باشد. زبان، با سنخ بندی کردن تجربه ها، آن ها را بی نام و نشان نیز می کند... ۵۹ و ۶۰

[[۲]] به علاوه زبان می تواند از واقعیت زندگانی روزمره به طور کلی فراتر رود. می تواند به تجربه هایی اشاره کند که به حوزه های محدود معانی مربوط اند، و می تواند حوزه های پراکنده ی واقعیت را گرد هم آورد. ۶۱

هر مضمون دلالت گری را که [...] حوزه های واقعیت را با هم پیوند دهد می توان نماد نامید، و وجهی از زبان را که این گونه فراتر از رفتن از طریق آن حاصل می شود می توان زبان نمادی نامید. بنابراین، در سطح نمادگرایی دلالت زبانی به حداکثر انفصال خود از "این جا و اکنون" زندگانی روزمره می رسد و زبان به حوزه هایی اوج می گیرد که نه تنها بالفعل، بلکه از پیش نیز برای تجربه ی روزمره قابل دسترس و مفید فایده نیستند. ۶۱

دین، فلسفه، هنر و علم از لحاظ تاریخی مهمترین نظام های نمادی از این نوع هستند. ۶۱

بخش دوم :

جامعه به عنوان واقعیت عینی

پیشرفت های ارگانیک مهم که بدن مادر در حیوان صورت می پذیرد، در نوزاد آدمی پس از جدایی او از زهدان روی می دهد. لیکن، در این زمان، نوزاد آدمی نه تنها در دنیای خارج واقع است، بلکه به صورت های پیچیده ی متعددی با آن رابطه ی متقابل دارد. ۷۴

ارگانیک انسان در همان حال که با محیطش در ارتباط قرار می گیرد هنوز از لحاظ زیستی به تکامل خود ادامه می دهد. به بیان دیگر، فرآیند انسان شدن در رابطه ی متقابل با محیط انجام می شود. این گفته زمانی معنی پیدا می کند که به خاطر آوریم که این محیط هم یک محیط طبیعی است و هم محیط انسانی. ۷۴ و ۷۵

انسانیت بر حسب جامعه و فرهنگ تغییر می پذیرد. به عبارت دیگر، هیچ گونه ذات یا سرشت انسانی به مفهوم بنیاد جوهری از لحاظ زیستی ثابتی که تغییرپذیری شکل بندی های اجتماعی -

فرهنگی را تعیین کند وجود ندارد. فقط ذات انسانی به معنی عوامل ثابت انسان شناختی (مثلاً سازگاری همه جانبه با جهان و نرمش پذیری ساختار غریزی) وجود دارد که شکل بندی های اجتماعی - فرهنگی انسان را محدود می کند و مجاز می سازند. ۷۵

دوره ای که در آن ارگانیزم آدمی از لحاظ ارتباط متقابل با محیط خود مرحله ی کمالش را می پیماید مرحله ای است که در آن خویشتن یا نفس انسان نیز ساخته می شود. بنابراین، تشکیل نفس را نیز باید هم در رابطه با تکامل مداوم ارگانیزمی و هم در ارتباط با فرآیندی اجتماعی که در جریان آن محیط طبیعی و انسانی از طریق افراد مهم و ذی نفوذ انتقال می یابد فهمید. ۷۶ و ۷۷

خود - سازندگی انسان همیشه، و به طور لازم، اقدامی است اجتماعی. ۷۸ ممکن است پرسیده شود که خود این نظم اجتماعی چگونه پدید می آید. کلی ترین پاسخ به این پرسش آن است که نظم اجتماعی محصولی است انسانی، یا به بیان دقیق تر نتیجه ی سازندگی مستمر انسانی است. آدمی در جریان برونی ساختن مستمر خویش آن را به وجود می آورد. نظم اجتماعی زاینده ی شرایط زیستی یا مشتق از هیچ گونه داده های زیست شناختی در جلوه های تجربی اش نیست. ۷۹

هستی آدمی در حوزه ی بسته ای از درون بودگی (interiority) راکد محال است. آدمی باید پیوسته از طریق فعالیت و عمل به خود وجودی بیرونی بخشد. این ضرورت انسان شناختی بر پایه ی ابزارهای زیستی آدمی استوار است. بی ثباتی ذاتی ارگانیزم انسانی ضروری می سازد که آدمی، خود، محیط ثابتی برای کردارش به وجود آورد. خود آدمی باید سائقه هایش را اختصاصی کند و هدایت نماید. این حقایق زیستی به عنوان پیش فرض های لازمی برای ایجاد نظم اجتماعی به کار می آیند. به بیان دیگر، هر چند هیچ نظم اجتماعی موجودی را نمی توان از داده های زیست شناختی استخراج کرد، خود ضرورت وجود نظم اجتماعی از ابزارهای زیستی انسان ناشی می شود. ۷۹ و ۸۰

*

خاستگاه های نهادسازی :

هرگونه فعالیت انسانی به صورت عادت در می آید. هر عملی که بارها تکرار گردد در الگویی قالب ریزی می شود که بعداً می توان با صرفه جویی در کوشش دوباره آن را به اجرا درآورد و بنا بر ماهیت عمل، به صورت همان الگو به ادراک اجرا کننده در می آید. ۸۰

به شکل عادت در آمدن کارها این نفع روانی مهم را دارد که انتخاب ها محدود می شوند. [...] این امر فرد را از زیر بار همه ی آن تصمیم ها آزاد می سازد و آرامشی روانی به وجود می آورد که اساس آن در ساختار غریزی جهت ناگرفته ی انسان واقع است. ۸۱

نهادهای زمانی تشکیل می شوند که نمونه سازی متقابلی از اعمال عادی شده ی انواع عمل کنندگان وجود داشته باشد. ۸۲

نهادهای همچنین به اعتبار وجودشان کردار انسان را با ارائه ی الگوهای از پیش تعریف شده ی رفتار کنترل می کنند؛ این الگوها مسیر کردار را در مقابل مسیرهای متعدد دیگری که از لحاظ نظری امکان پذیرند در جهتی خاص هدایت می نماید. ۸۳

تقسیم کار و نوآوری ها به تشکیل عادت های جدید منجر خواهند شد و زمینه ی مشترک هر دو فرد [[فرضی]] را توسعه خواهند داد. به بیان دیگر، دنیایی اجتماعی در روند ساخته شدن خواهد بود که ریشه های نظم نهادی توسعه یابنده ای را در درون خود خواهد داشت. ۸۶

[[با گذشت زمان و ظهور نسلی دیگر]] نهادها اینک چنان به تصور می آیند که گویی از واقعیتی خاص خود برخوردارند، واقعیتی که با فرد به عنوان امری خارجی و ضروری مواجه می شود [[= عینیت]]. ۸۷

بنابراین هر دنیای نهادی به مثابه ی واقعیتی عینی به تجربه در می آید؛ دارای تاریخی است که قدمت آن به پیش از تولد فرد می رسد، و حافظه ی فرد را به آن راهی نیست. قبل از تولد او وجود داشته و پس از مرگ وی نیز وجود خواهد داشت. خود این تاریخ، به عنوان سنت نهادهای موجود، دارای صفت عینیت است. زندگی نامه ی فرد همچون حادثه ای فرعی تلقی می شود که در بطن تاریخ عینی جامعه جای دارد. نهادها، به منزله ی حقایق عینی و تاریخی، به صورت رویدادهایی انکارناپذیر در برابر فرد قرار می گیرند. ۸۹

جهان نهادی فعالیت عینی شده ی انسان است. ۹۰

رابطه ی میان انسان، صانع، و دنیای اجتماع، مصنوع او، رابطه ای دیالکتیکی است و خواهد بود. یعنی آدمی، (البته نه در حالت انفراد، بلکه در اجتماعات خود) و دنیای اجتماعی او بر یکدیگر اثر می گذارند. برونی کردن و عینی ساختن همچون عوامل مهم در یک روند دیالکتیکی مستمر به شمار می روند. سومین عامل مهم در این فرآیند، درونی گردانیدن است (و به وسیله ی آن دنیای عینیت یافته ی اجتماعی در جریان اجتماعی شدن فرد بار دیگر به آگاهی او باز می گردد). ۹۰

تنها با انتقال دنیای اجتماعی به نسلی جدید (یعنی با درونی گردانیدن، آن گونه که در جریان اجتماعی شدن صورت می بندد) دیالکتیک اصلی اجتماعی در کلیتش به ظهور می رسد. ۹۱

در همین مرحله، دنیای نهادی نیازمند مشروعیت است. یعنی به روش هایی نیاز دارد که بدان وسیله بتوان آن را تبیین و توجیه نمود. ۹۱

معنی اصلی نهادها از راه حافظه برای آنان [[نسل جدید]] حاصل نمی شود. بنابراین، لازم می آید که این معنی با فرمول های توجیه کننده ی مختلفی برایشان تفسیر گردد. ۹۱

*

فقط بخش کوچکی از کل تجربه های انسانی در آگاهی باقی می ماند. تجربه هایی که باقی می ماند ته نشین می شود، یعنی به صورت ذواتی قابل تشخیص و قابل یادآوری در حافظه منجمد می گردند.

۹۸

رسوب گذاری مشترک نیز هنگامی روی می دهد که افرادی چند، زندگی نامه ای مشترک داشته باشند که تجربه های آن در ذخیره ی دانش مشترکی به صورت کل یگانه ای درآید. رسوب گذاری مشترک را تنها زمانی می توان به راستی اجتماعی نامید که در این یا آن نوع نظام علامتی عینیت یافته باشد، یعنی هنگامی که امکان عینی سازی مکرر تجربه های مشترک به وجود آید. [[نظام علامتی مهم در این جا نظام زبانی است]] ۹۹

عینیت یافتن تجربه در قالب زبان [[...]] موجب می شود که آن تجربه از طریق آموزش اخلاقی، شعر اشراقی، تمثیل دینی، و چیزهایی از این دست، در مجموعه ی بزرگتر سنت جذب گردد. ۱۰۰ عمل کنندگان بالقوه ی اعمال نهادی شده [[نسل های آینده]] باید به نحوی اصولی و منظم با این معانی آشنا باشند. این امر وجود نوعی فرآیند آموزشی را ایجاب می کند. [[...]] معانی نهادی در جریان انتقال به تدریج به شکل ساده در می آیند تا نسل های آینده به آسانی بتوانند مجموعه ی معینی از فرمول های نهادی را فراگیرند و به حافظه سپارند. [[فرآیندهای روتین سازی و عامیانه سازی]] ۱۰۱ و ۱۰۲

*

نهادها به کمک نقش ها در تجربه ی فردی تجسم می یابند. [...] فرد با ایفای نقش در یک دنیای اجتماعی شرکت می کند. ۱۰۶

سرچشمه های اولیه ی نقش ها، مثل سرچشمه ی نهادها، در همان فرآیند اساسی تشکیل عادت و عینی سازی قرار دارند. به محض آن که اندوخته ی دانش مشترک شامل نمونه سازی های دو جانبه ی رفتار، در جریان شکل گیری باشند، نقش ها پدید می آیند. [...] هرگونه رفتار نهادی شده متضمن وجود نقش هایی است. ۱۰۷

آن چه برای نکات مستقیم مورد بحث فعلی ما اهمیت بیشتری دارد، خصوصیت نقش ها به منزله ی میانجی های بخش های خاص اندوخته ی دانش همگانی است. فرد، بر حسب نقش هایی که ایفا می کند، وارد حوزه های خاص دانشی می شود که در جامعه عینیت یافته است. ۱۰۹
برای انباشتن دانش مربوط به هر نقش، جامعه باید چنان متشکل و منظم باشد که برخی از افراد بتوانند تمام توجهشان را به تخصص های خویش متمرکز سازند. ۱۱۱

تحلیل نقش‌ها اهمیت خاصی برای جامعه‌شناسی شناخت دارد. زیرا وجود واسطگی‌های میان‌عوالم گسترش یافته‌ی معانی‌عینیت یافته در جامعه و روش‌هایی را که به وسیله‌ی آن‌ها این‌عوالم در نظر افراد واقعی جلوه می‌کنند نشان می‌دهد. ۱۱۲

*

اصل مهم برای ملاحظات کلی ما این است که رابطه‌ی میان‌شناسایی و زیرساخت اجتماعی آن رابطه‌ی دیالکتیکی است، یعنی شناسایی فرآورده‌ی است اجتماعی، و شناسایی عاملی در تغییر اجتماعی به شمار می‌رود. ۱۲۲

پرسشی که جاذبه‌ی نظری فراوان دارد و از تغییرپذیری تاریخی نهادسازی سرچشمه می‌گیرد مربوط به نحوه‌ی عینیت یافتن نظام نهادی است: یک نظم نهادی، یا جزئی از آن، تا چه حد به منزله‌ی واقعیتی جدا از انسان تلقی می‌شود؟ این است مسئله‌ی مربوط به شیء‌انگاری واقعیت اجتماعی.

۱۲۴

شیء‌انگاری عبارت است از تلقی پدیده‌های انسانی به صورتی که گویی آن‌ها اشیاء اند. یعنی درک آن‌ها به عنوان پدیده‌های غیر بشری یا احتمالاً فوق بشری. ۱۲۴

به عبارت دیگر، شیء‌انگاری را می‌توان مرحله‌ی افراطی در فرآیند عینی شدن توصیف کرد، که به موجب آن جهان عینیت یافته قابلیت ادراکش را به عنوان امری انسانی از دست می‌دهد و به

صورت یک وجود واقعی غیر انسانی، غیر قابل انسانی شدن و غیر فعال تثبیت می‌شود. ۱۲۵

تحلیل شیء‌انگاری به این دلیل اهمیت دارد که عامل اصلاح‌کننده‌ی نیرومندی برای گرایش‌های شیء‌انگارانه‌ی اندیشه‌ی نظری به طور اعم و تفکر جامعه‌شناختی به طور اخص به شمار می‌رود.

۱۲۸

*

[خاستگاه‌های قلمروهای نمادین]:

نقش توجیه‌گری این است که تجلیات عینی درجه‌ی اولی را که به صورت نهادی درآمده اند از لحاظ عینی قابل استفاده سازد و از نظر ذهنی موجه و قابل قبول جلوه دهد. ۱۲۹

ایجاد وحدت، به این یا آن شکل، نیز همان هدف معینی است که انگیزه‌ی توجیه‌گران واقع می‌شود. ۱۲۹

ایجاد وحدت و متناسب با آن، مسئله‌ی موجه‌نمایی ذهنی به دو سطح اشاره می‌کنند. نخست کل نظام نهادی باید برای کسانی که در فرآیندهای نهادی گوناگون شرکت دارند معنی و مفهوم هماهنگی داشته باشد. ۱۲۹

دوم کلیت زندگی فرد یعنی گذشت پیاپی انواع مختلف نظام نهادی، باید از حیث ذهنی معنادار شود.

۱۳۰

مسئله ی توجیه گری به طور حتم، زمانی پدید می آید که قرار باشد مظاهر عینی نظام نهادی (اکنون تاریخی) به نسل جدیدی منتقل شود. ۱۳۰

توجیه گری، نظام نهادی را با نسبت دادن اعتبار شناختی به معانی عینیت یافته اش تبیین می کند. توجیه گری مشروعیت نظام نهادی را با دادن یک شأن هنجاری به فرمان های عملی اش به اثبات می رساند. درک این نکته که مشروع سازی هم عنصری شناختی و هم عنصری هنجاری دارد بسیار مهم است. ۱۳۱

([...]) توجیه گری نه تنها به فرد می گوید که چرا باید عملی را انجام دهد و عمل دیگری را انجام ندهد، بلکه به او می گوید که چیزها چرا این چنین هستند.)

[] از نظر تحلیلی می توان میان سطوح مختلف توجیه گری فرق گذاشت. الف: توجیه اولیه زمانی است که سیستمی از جلوه های عینی زبانی تجربه ی انسانی انتقال یابد. این سطح ماقبل نظری است. ب: دومین سطح توجیه شامل پیش گزارده های نظری در شکلی ابتدایی است. (افسانه ها و داستان های عامیانه و قس علیهدا) ج: سومین سطح توجیه شامل نظریه های صریحی است که به وسیله ی آن ها یک بخش نهادی بر حسب مجموعه ی دانش مشخصی توجیه می شود. این جاست که توجیه گری از کاربرد عملی فراتر رفته و به صورت "نظریه ی ناب" در می آید. این ها به سبب پیچیدگی شان غالباً بر عهده ی کارگزاران متخصص نهاده می شوند. د: قلمروهای نمادی چهارمین سطح توجیه گری را تشکیل می دهند. این ها مجموعه هایی از سنت های نظری هستند که نظام نهادی را در کلیتی نمادی در بر می گیرند. [] ۱۳۱ تا ۱۳۴

فرایندهای نمادی، فرآیندهای دلالت کننده ای هستند که به واقعیت هایی غیر از واقعیت های تجربی روزمره اشاره می کنند. ۱۳۴

قلمروی نمادی قالب همه ی معنی هایی انگاشته می شود که عینیت اجتماعی دارند و از لحاظ ذهنی واقعی هستند. کل جامعه ی تاریخی و کل زندگی نامه ی فرد به عنوان وقایعی تلقی می گردند که در درون این قلمرو جریان می یابد. ۱۳۴

حدود این گونه توجیه گری غایی، در اصل همراه با بسط دامنه ی بلندپروازی نظری و ابراز ابتکار از جانب توجیه گران، یعنی تعریف کنندگان مجاز و معتبر واقعیت، بسط و توسعه می یابد. ۱۳۵

قلمرو نمادی، با قرار دادن نقش های روزمره، اولویت ها و شیوه های اجرای کار در شمول کلیات، یعنی در زمینه ی کلی ترین چهارچوب داوری قابل تصور، آن ها را نظم می بخشد و در نتیجه

مشروعیتشان را به اثبات می رساند. در درون همین زمینه حتی پیش پا افتاده ترین کارهای زندگی روزمره ممکن است رنگ معانی عمیقی را به خود گیرد. ۱۳۸

لازم نیست این نکته ی بدیهی را بشکافیم که این گونه نمادسازی به احساس امنیت و احساس تعلق می انجامد. اما خطاست که در این جا فقط به جوامع ابتدایی بیندیشیم. یک نظریه ی جدید روانشناسی در باره ی رشد شخصیت نیز می تواند همین وظیفه را ایفا کند. در هر مورد، فرد با گذار از یک مرحله ی زندگی شخصی به مرحله ی دیگر می تواند خود را به عنوان تکرارکننده ی جریان مداومی که تقدیر در ذات امور یا در طبع خود او معین کرده است بنگرد. یعنی می تواند دیگر بار اطمینان یابد که "به طور صحیح" زندگی می کند. ۱۳۸ و ۱۳۹

[[هویت با قرار گرفتن در درون بافت یک قلمرو نمادی توجیه می شود. بدین ترتیب لازم نیست که حقانیت واقعی بودن هویت از طریق آگاهی فرد به اثبات برسد. بلکه همین بس که این حقانیت در قلمرو نمادی "قابل شناخت" است. مرگ، که از هراسناک ترین واقعیت های زندگی روزمره است، در درون قلمروهای نمادی توجیه می شود و بدین ترتیب از وحشت فرد کاسته، ادامه ی حیات او را ممکن می سازد.]] ۱۳۹ تا ۱۴۱

قلمرو نمادی در سلسله مراتبی از وجود به پدیده های مختلف درجاتی نسبت می دهد و دامنه ی پدیده های اجتماعی درون این سلسله مراتب را تعریف و تعیین می کند. ۱۴۲

*

[[سؤال: چگونه قلمرو نمادی به صورت یک مسئله در می آید؟ جواب: ۱- با بروز بدعت یا الحاد که نخستین نیروی محرک برای مفهوم پردازی منظم قلمروهای نمادی بوده است. ۲- زمانی که یک جامعه با جامعه ی دیگری که تاریخ کاملاً متفاوتی دارد برخورد پیدا کند. در این هنگام انواع مشخصی از ابزارهای عقلی مانند اسطوره، الهیات، فلسفه، و علم به کار می رود.]] ۱۴۷ تا ۱۴۹

*

لازم است که پرسش های مربوط به اندیشه پردازی هایی که راجع به واقعیت در تاریخ وجود دارند پیوسته از "چه ی مجرد به سمت "چه کسی می گوید؟" مشخص جامعه شناختی سوق داد.



بخش سوم :

جامعه به عنوان واقعیت ذهنی

از آن جا که جامعه هم به عنوان واقعیت عینی و هم به صورت واقعیت ذهنی وجود دارد، هرگونه درک نظری کافی درباره ی آن باید هر دو جنبه را شامل باشد. ماهیت این جنبه ها در صورتی به درستی شناخته خواهد شد که جامعه بر حسب فرآیند دیالکتیکی پیشرونده ای متشکل از سه عامل اساسی برونی سازی، عینی سازی، و درونی سازی فهمیده شود. تا جایی که به پدیده ی جامعه مربوط می شود، نباید چنین انگاشت که این عوامل اساسی در توالی زمانی منظمی روی می دهند؛ بلکه خصوصیات جامعه و هر بخشی از آن را این هر سه عامل در یک زمان مشخص می سازند به طوری که هرگونه تحلیلی که بر حسب یک یا دو عامل صورت پذیرد ناقص است. ۱۷۷

جریان تکامل فردی که درونی سازی به یاری آن حاصل می گردد جامعه پذیری است، که می توان آن را کشاندن همه جانبه و منظم فرد به درون دنیای جامعه یا بخشی از آن تعریف کرد. ۱۷۹ جامعه پذیری اولیه هنگامی به پایان می رسد که مفهوم دیگران تعمیم یافته (و هر آن چه که ملازم با آن است) در آگاهی فرد استقرار یافته باشد. فرد در این مرحله یکی از اعضای اثربخش جامعه به شمار می رود و از نظر ذهنی صاحب یک نفس و یک جهان است. [...] البته] جامعه پذیری هرگز کامل نیست و هرگز به پایان نمی رسد. ۱۸۸

هیچ جامعه ای را نمی شناسیم که نوعی تقسیم کار و ملازم با آن نوعی توزیع اجتماعی دانش در آن نباشد و به محض آن که چنین وضعی برقرار شود، پرورش اجتماعی ثانویه ضروری می گردد. ۱۸۸ جامعه پذیری ثانویه عبارت است از درونی سازی خرده جهان های نهادی یا مبتنی بر نهادها. بنابراین، گستره و سرشت آن بر حسب پیچیدگی تقسیم کار و توزیع اجتماعی دانش - که ملازم با آن است - تعیین می شود. ۱۸۹

*

هر جامعه ی قابل زنده ماندن باید شیوه هایی برای حفظ واقعیت پدید آورد تا درجه ای از تقارن و تناسب میان واقعیت عینی و ذهنی را حفظ کند. ۲۰۰

واقعیت زندگی روزمره در کنش متقابل فرد با دیگران پیوسته از نو تأیید می شود. واقعیت، درست همان گونه که در اصل از طریق فرآیندی اجتماعی به صورت درونی در می آید، به وسیله ی فرآیندهای اجتماعی در آگاهی جایگزین می گردد. این فرآیندهای اخیر تفاوت اساسی و چشمگیری با فرآیندهای مربوط به درونی سازی آغازین ندارند. ۲۰۳

اشخاص مهم و صاحب نفوذ در زندگی فرد عوامل اصلی برای حفظ واقعیت ذهنی به شمار می روند. اشخاص کم اهمیت تر نقش نوعی از گروه همسرایان را ایفا می کنند. ۲۰۵

مهمترین وسیله ی حفظ واقعیت گفتگوست. ۲۰۷

واقعیت ذهنی همیشه وابسته است به ساختارهای توجیه پذیری خاص، یعنی شالوده ی اجتماعی و فرآیندهای اجتماعی خاصی که برای حفظ آن لازم اند. [[برای مثال می توان به هویت انسان اشاره کرد که فقط در محیطی که این هویت را تأیید می کند، حفظ می شود؛ همینطور در مورد ایمان مذهبی]] ۲۱۰

هرآن چه تا اینجا در باره ی جامعه پذیری گفته شده است حاکی از این امکان است که واقعیت ذهنی را می توان دگرگونه ساخت. در جامعه بودن وجود فرآیند مستمری از تغییر واقعیت ذهنی را ایجاد می کند. پس سخن گفتن از دگرگونی مستلزم بحثی است درباره ی درجات مختلف تغییر. ۲۱۲

استحاله [[نوعی دگرگونی تقریباً کامل واقعیت ذهنی]] مستلزم فرآیندهای جامعه پذیری مجدد است. این فرآیندها از آن رو به جامعه پذیری اولیه شبیه اند که باید تکیه های واقعیت را به طور اساسی از نو تعیین کنند. ۲۱۳

نمونه ی اعلا ی تاریخی استحاله تغییر کیش مذهبی است. ۲۱۴

استحاله متضمن تجدید سازمان دستگاه مکالمه است. ۲۱۵

[[در استحاله]] آن چه لازم است تفسیر مجدد بنیادی معنی رویدادهای گذشته و اشخاص گذشته در زندگی نامه ی خود اوست. ۲۱۷

*

در تحلیلی که از پدیده های درونی سازی از دیدگاه جامعه شناسی خرد یا روانشناسی اجتماعی به عمل می آید، زمینه ی کار همواره باید درک جنبه های ساختاری آن ها از دیدگاه جامعه شناسی کلان باشد. ۲۲۲

احتمال می رود که بیشترین توفیق در جامعه پذیری در جامعه هایی روی دهد که تقسیم کار در آن ها بسیار ساده و توزیع دانش در حداقل باشد. جامعه پذیری در چنین شرایطی هویت هایی را بوجود می آورد که از نظر اجتماعی از قبل معین و مشخص اند و تا حد زیادی قابل تشریح اند. ۲۲۳

جامعه ای که عموماً دنیاهای مختلف بر مبنای بازار در آن وجود دارند مجموعه هایی خاصی از واقعیت و هویت را ایجاد می کند. آگاهی هرچه کلی تری در باره ی نسبییت همه ی دنیاهای به وجود خواهد آمد، که از آن جمله است دنیای خود شخص، که در این حال از لحاظ ذهنی به صورت "یک جهان" ادراک می شود و نه به عنوان "مطلق جهان". ۲۳۵

*

هویت یکی از اجزای اصلی واقعیت ذهنی است و مانند هر گونه واقعیت ذهنی، در رابطه ای دیالکتیکی با جامعه قرار دارد. هویت در اثر فرآیندهای اجتماعی تشکیل می شود. پس از متبلور شدن، باقی می ماند، تغییر می کند، یا حتی در نتیجه ی روابط اجتماعی از نو شکل می گیرد. ۲۳۶ آدمی اگر متوجه این دیالکتیک باشد، می تواند از مفهوم گمراه کننده ی "هویت های جمعی" پرهیزد بی آن که به یگانگی وجود فردی توسل جوید. ساختارهای اجتماعی - تاریخی خاص، موجب پیدایش انواع هویتی می شوند که در موارد فردی قابل تشخیص اند. ۲۳۶
